

شعله کینه و حسد خمینی سوزاند و همچنان می سوزاند

روزی در اواخر بهار سال ۵۸ اینجانب به اتفاق چند نفر از دوستان برای گفتگو و دیداری با آیت الله سید رضا زنجانی به منزل آن مرحوم در تهران خیابان فرهنگ، خدمت ایشان رسیدیم و مسائل مختلف مملکتی را با ایشان در میان گذاشتیم. در حین گفتگو بحثی از آقای خمینی به میان آمد و گفته شد که ایشان کشور را به سمت آزادی و عدالت و خارج کردن از بحران هدایت خواهد کرد. ناگهان آن مرحوم برافروخته شد و به این مضمون گفت: اگر دهی ۸ خانوار داشته باشد و ایشان را کدخدای آن ده کند، ظلم به آن ها است زیرا خمینی آخوند تنگ نظر روستائی و بسیار حسود و کینه جو است. ما که در آن موقع شنیدن چنین حرفی نسبت به آقای خمینی برایمان ثقیل بود، گفتیم نه آقا چنین نیست! آن مرحوم با عصانیت گفت: شما جوان پر شور و احساسی هستید و او را نمی شناسید؟ من او را می شناسم که او چقدر حسود و کینه جو است و خواهید دید.

این مسئله و نکات دیگری که در ذهن داشتم - و بویژه بعد از گروگان گیری در آبان سال ۵۸ که مانع حل به موقع آن شد و آن جنایت و خسارت عظیم را برای کشورببار آورد- در دلم کم کم زنده شد و با مرور مسائل مختلف و وعده و قول قرارهایی که آقای خمینی در پاریس به ملت ایران داد و تمام آنها را زیر پا نهاده بود، در ذهن خود مرور می کردم. تا اینکه چند باری که آقای به بنی صدر وعده داد و من به دلیل نزدیکی با بنی صدر در جریان آن قرار گرفتم که زیر قول خودش زده بود، برایم مسئله شده بود که چرا مرجع تقلیدی که گفته می شد عارف پیری است، دست به چنین اعمالی می زند؟! بعد که در جستجوی حل مسئله پدید آمده در ذهنم برآمدم، به عیان مشاهده کردم که این پیر عارف!! با هر کسی که در گذشته کم و زیادی و یا با او حسابی داشته، حال که قدرت را در دست دارد به تسویه حساب با او پرداخته است. افزون بر این بعینه مشاهده کردم هر کسی را هم که در دوران قدرتش احساس کند که در جامعه مطرح و جا و موقعیتی دارد و یا با نظرش موافقت ندارد و یا از خودش نظری دارد، تا او را از بین نبرد، آرام و قرار ندارد. با توجه به نکات فوق و برای مسجل شدن بهتر مسئله برای خودم، وقتی نظرش را نسبت به مصدق، کارتر، آیت الله شریعتمداری، امید نجف آبادی و بنی صدر و... در ذهن خود مرور کردم، به نتیجه گفتار مرحوم آیت الله زنجانی رسیدم که می گفت: حسادت و کینه، و تنگ نظری آقای خمینی حد و مرز ندارد. حسد و کینه دو همزادی هستند که دو وجود هر کسی که باشد برای دیگران خطرناک است بویژه اگر آن شخص رهبری ادره امور مردم را در دست داشته باشد. به علت وجود این دو خصیصه (حسادت و کینه جوئی) که آقای خمینی با خود همراه داشت، باید او تنها و تنها او در جامعه مطرح باشد و اسمی از کس دیگری نباشد. تا او آرام و قرار داشته و خاطر جمع باشد که یکدانه و فرید است. بعد از اینکه این مطلب برای خودم خوانائی لازم را پیدا کرد و بسیاری از مسائل برایم روشن شد و گذشته را مرتب مرور کرده، در کتاب «پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد» نظر آقای خمینی را نسبت به مصدق به ترتیب آورده و نوشتم:

آقای خمینی و دکتر مصدق

" آقای خمینی از طرفداران آقای کاشانی و از مخالفین سرسخت دکتر مصدق بود و تا هنوز آب کاملاً به آسیابش نیفتاده بود سعی می کرد که از مطرح کردن نام مصدق و حکومت ملی خودداری کند. با وجود این حرکات و اعمال او غیر مستقیم نشان می داد که علاقه ای به مصدق و حکومت ملی ندارد، این عقیده خود را که حتی در زمان حکومت مصدق، ملیون، مذهبیون را مورد سوء استفاده قرار داده اند را انکار نمی کرد. با مراجعه به دو کتاب "کشف اسرار" و "ولایت فقیه" (حکومت اسلامی)

کاملاً آشکار می‌شود که حرف آقای خمینی در مورد اداره جامعه و مردم و شرکت مردم در اداره کشور خود و حدود و ثغور آزادی‌ها، از مقوله‌ای دیگر است و با حکومت ملی و دموکراسی در تقابل است.^۲ وی حتی در پاریس وقتی رهبریش را همه پذیرفته و جا افتاده بود، برای اولین بار در تلویحی مخالفت خودش را با مصدق ابراز داشت. وی در مصاحه‌ای با خبرنگار روزنامه یونانی (۱۵/۸/۱۳۵۷) قوزیها که پرسید: مقام و موضع مرحله جدید مبارزات خلق ایران نسبت به زمان دکتر مصدق چگونه می‌بینید؟ در جواب چنین بدون بردن نام مصدق، پاسخ داد:

" مبارزات کنونی ایران يك حرکت کاملاً اسلامی است و در جهت تغییر کامل نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی می‌باشد."^۳

سپس وقتی دکتر جیم کوکدر استاد دانشگاه روترکز آمریکا در تاریخ ۷/۱۰/۵۷ که از آقای خمینی سؤال کرد که: " نظر حضرتعالی نسبت به جبهه ملی چیست" آقای خمینی در پاسخ گفت:

" من نظر مثبتی ندارم و نفی‌اش هم نکرده‌ام"^۴

و به مرور که به قدرت مطلق نزدیک می‌شد، نظر واقعی خودش را بهتر آشکار می‌کرد. آقای خمینی مرحله به مرحله به نظر واقعی خودش به مصدق نزدیک می‌شد.

در مرحله بعد در تاریخ ۸/۱۱/۵۷ طی يك سخنرانی که در مورد نقش اجانب در ایجاد وابستگی و رهایی از سلطه ابرقدرتها ایراد کرد، در مورد دکتر مصدق چنین گفت: " تا حالا ما گرفتار لاف و گزافهای محمدرضا خان بودیم به صورت شاهنشاهی اعلیحضرت آریامهری، حالا گرفتار ملیت و آزادی و این حرفها هستیم، سر قبر دکتر مصدق برویم و... عرض کنم... از این حرفها... ما نه آن را باور کردیم، نه اینها را باور می‌کنیم. ما خوش باور نیستیم، چه کنیم. ما می‌بینیم همان بساطی که در زمان محمدرضاخان شاه سابق بود، حالا هم دارد اجراء می‌شود، همان‌ها آنوقت آدم می‌کشند، حالا هم آدم می‌کشند، آنوقت غارت می‌کردند، حالا هم غارت می‌کنند."^۵

وی در سخنرانی خود در تاریخ ۳/۳/۵۸ در جمع فرهنگیان و دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشکده ادبیات اهواز يك مرحله پا را فراتر گذاشت و چنین گفت:

"اسلام نباشد هرچه می‌خواهد باشد، اینها سرپوش می‌خواهند بگذارند روی مقاصد خودشان، آن مقاصدی که بر خلاف مسیر ماست، با اسم يك نفری که ملی است، مسیر ما مسیر نفت نیست، نفت پیش ما مطرح نیست، ملی کردن نفت پیش ما مطرح نیست، این اشتباه است ما اسلام را می‌خواهیم، اسلام که آمد نفت هم مال خودتان می‌شود. مقصد ما اسلام است، مقصد ما نفت نیست، اگر يك نفر نفت را ملی کرد اسلام را کنار بگذاریم، برای او سینه بزنیم."^۶

و بالاخره آخرین حرف خود در مورد دکتر مصدق در تاریخ ۲۹/۴/۵۹ در يك سخنرانی که در جمع شورای عالی قضایی ایراد کرد، ابراز داشت:

"... و آقای بنی‌صدر باید امثال اینها را معرفی به مجلس نکند و اگر کرد، مجلس رد بکند و هیچ اعتنا نکند الا اینکه وزیری باشد که کار آمد باشد، اسلامی باشد، مسالحه کار نباشد، انقلابی باشد تا يك مملکتی دستمان باشد. اگر بنا باشد اینطوری باشد باید عزای جمهوری را بگیریم، عزای اصل همه مسائل را بگیریم. آقایان سر يك ملی شدن چیز، امروز دیدید که التماس می‌کنند که بگذارید يك قدری بگذرد ببینیم ملی چطوری است. ما چقدر سیلی از این ملیت خوردیم. من نمی‌خواهم بگویم که در زمان ملیت، در زمان آن کسی که اینهمه از آن تعریف می‌کنند، چه سیلی به ما زد آن آدم، من نمی‌خواهم بگویم که طلبه‌های مدرسه فیضیه را به مسلسل بستند در آن زمان، همان طوری که در زمان پهلوی بستند که من و آقای حائری بالای سر این جوانهایی که از مدرسه فیضیه به تیر بسته شده بودند و اطباء جرأت نمی‌کردند که بنویسند این زخمی شده است بروند کنار اینها، بروند گم بشوند، اینها، اینها منحل باید باشند. ما نمی‌توانیم تحمل کنیم به اینکه هر کس هر جوری دلش می‌خواهد خیر من دلم می‌خواهد که حالا دموکرات باشد، من دلم می‌خواهد که حالا ملی باشد، من دلم می‌خواهد که ملی و اسلامی باشد" ما از اینها ضربه خورده‌ایم، ما اسلام را می‌خواهیم، غیر اسلام را نمی‌خواهیم، مجلس باید اسلامی باشد..."^۷

به وضوح دیده می‌شود که آقای خمینی در مراحل مختلف که هر کدام تکمیل کننده یکدیگر هستند نظر نهایی و حسد و کینه خودش را آشکارا نسبت به مصدق و حکومت ملی اعلام داشته است و آخرین

مرحله که مکمل همه آنهاست، مصدق را هم شأن و هم مرتبه پهلوی قرار داده، بلکه بدتر از او مصدق را کسی می‌داند که جو ساتسور و خفقان برقرار کرده و آدم می‌کشته است.

در پی این سخنرانی "آقای موسی خان امیر حسینی، مستشار دیوانعالی کشور که یکی از طرفداران پروپا قرص آقای خمینی بود، برایمان تعریف کرد، هنگامی که آقای خمینی به ایراد سخنرانی فوق پرداخت، من تازه متوجه شدم که وی از دروغ گفتن ابایی ندارد، زیرا وقتی آقای خمینی گفت، در آن زمان: «طلبه‌های فیضیه را به مسلسل بستند»، من خودم باز پرس و قاضی پرونده بودم، اصلاً یک چنین چیزی نبود و اتفاقی یک نفر دستفروش بنام سیدمحمد حسینی در مقابل فرمانداری قم کشته شد که او هم طلبه نبود. وی نقل کرد که پرونده در اختیار من بود و مشغول رسیدگی بودم که دادستان که از طرفداران کاشانی بود به من دستور داد تا پرونده را بوی تحویل دهم. من هم به دادستان گفتم کتباً درخواست پرونده بکنید. وی نامه را نوشت و پس از ثبت نامه در دفتر اندیکس از دادن پرونده سرپیچی کردم که در نتیجه آقای مصطفوی، مدیرکل اداری وزارت دادگستری مرا منتظر خدمت کرد. و من از آن روز نظرم به کلی نسبت به آقای خمینی تغییر کرد."^۸

این عارف پیر!! نه تنها از دروغ گفتن بلکه برای از بین بردن نام کسی که نسبت به او کیه و حسد می‌ورزد، از تهمت زدن به او هم نگرانی به خود راه نمی‌دهد. وی در سخنرانی ۲۵ خرداد ۶۰، در مورد مصدق گفت: «اینها که فخر می‌کنند به وجود او، او هم مسلم نبود.»^۹ اکبر گنجی در این رابطه می‌نویسد: «چند سال بعد از این سخنان، در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی با حضرت امام، آقای جلال‌الدین فارسی و دکتر علی شریعتمداری از مشاهدات و اطلاعات خود در مورد پرداخت وجوه شرعیه توسط مصدق سخن گفتند و صراحتاً حکم امام را به نامسلمانی مصدق نقد کردند و امام، در مقابل، توصیه کردند که این بحث ادامه پیدا نکند.»^{۱۰}

می‌دانید این بحث ادامه پیدا نکند یعنی چه؟ این به اصطلاح نایب امام و فقیه و عارف پیر که می‌داند به استناد همین گفته‌های ایشان بنابه قول آقای اکبر گنجی دادگاه ویژه روحانیت به استناد این جمله حضرت امام، هر گونه دفاع از مصدق را مخالفت با حضرت امام تلقی می‌کند کسی جرأت دفاع از وی را نداشته باشد.^{۱۱} یعنی اینکه آن را فاش نکنید که معلوم شود آقای خمینی دروغ و اتهام بزرگی را به مردی که دستش از دار دنیا کوتاه شده و هیچ‌گونه امکان دفاعی از خود ندارد زده است، آشکار گردد.

بطوری که نقل شده آقای کاشانی اظهار داشته «تنها کسی که بعد از من امید است بدرت ملت ایران بخورد آقای خمینی است.»^{۱۲} روزی در اواخر سال ۵۹، چند نفر از دوستان و همکاران آقای بنی‌صدر برای کمک و مساعدت در حل مشکلی از آیت‌الله پسندیده، در منزل پسرش آقا رضا در نیاوران خدمت ایشان رسیدند و بعد از بحث و طرح مسئله، آیت‌الله پسندیده به عکسی از دکتر مصدق که در پیشخوان اطاق بود نگاه کرد و گفت: من چه بگویم، من همان زمان هم پیرو این مرد مصدق بودم و برادرم پیرو سید کاشی (منظور آیت‌الله کاشانی. ن) بود. وی قریب به این مضمون ادامه داد گویا قرار بر این است و یا بنابراین است که هر عزتمندی هست خوار و خفیف بشود، هر ریشه‌ای هست کنده شود، هر عمران و آبادی هست خراب شود، هر مال و ثروتی هست غارت شود و هر زبانی هست بریده شود. بله مثل اینکه چنین است.^{۱۳}

آقای خمینی که در خط بقانی و کاشانی که زمینه ساز شکست داخلی جبهه ملی و مصدق و پیروزی کودتا شدند، بود. بعد از اینکه بر اریکه قدرت سوار شد، به هر کسی که موافق خط مصدق بود و یا از وی حمایت می‌کرد، با وی مسئله داشت. در این رابطه آقای دکتر مهدی حائری فرزند بنیان‌گذار حوزه علمیه قم «می‌گوید: «اختلاف آقای خمینی با ما هم بر سر مسئله آقای دکتر مصدق بود. وی در مورد این سؤال که آقای خمینی از طرفداران نهضت ملی بود و یا نبودند؟ می‌گویند: «نخیر، نخیر. از اول آقای خمینی به طوری که یادم است - اتفاقاً اختلافش هم با ما سر همین مسئله آقای دکتر مصدق بود - با آقای دکتر مصدق زیاد رابطه‌ای نداشت، یعنی معتقد نبود به روش وی.»^{۱۴}

این عارف پیر!! چنان ضد مصدق و کینه‌ای از وی بدل داشت که هیچ چیزی جز خاموش کردن نام و یاد این راد مرد بزرگ ایران، آتش حسد و کینه اش را خاموش نمی‌ساخت. به همین علت حتی با

آقای کاشانی اصلاً قابل مقایسه نبوده است. زیرا من تا به امروز در جایی ندیده و یا نشنیده‌ام که از آقای کاشانی نقل کنند که گفته باشد که دکترمصدق مسلمان نبود و یا مصدق آدمکش بود و یا در دوران مصدق طلبه‌های مدرسه فیضیه را به مسلسل بستند و کشتند. چون مصدق بیانش و خطش بیان آزادی و استقلال کشور بود و ملیون خط او را به عنوان میزان و معیار آزادی و استقلال بکار می‌بردند و خط آقای خمینی بیاتر قدرت و انحصار آن بود، خط خود را با خط وی در تقابل می‌دید. بنابراین تاب تحمل بردن نام مصدق را به نیکی نداشت. وقتی ملیون نام مصدق را بر زبان می‌آوردند، فوراً از خود عکس‌العمل نشان می‌داد و دیدید که وقتی رهبریتش تثبیت گشت، هر چه در توان داشت علیه مصدق و تخریب وی بکار برد.

روش آقای خمینی از جمله این بود کسی که در گذشته شاخص بود و یا در کشور شاخص می‌شد و یا جامعه به او اقبال می‌کرد، از روی حسادت و تنگ‌نظری نمی‌توانست تحمل کند و کوشش می‌کرد، وی را مطیع گرداند و یا از حیث انتفاع بیندازد. آیت‌الله پسندیده در سال ۵۹ " با دیدن فیلمی از استقبال مردم از آقای بنی‌صدر در تلویزیون، پیغام فرستاده بود که آقای بنی‌صدر باید مواظب باشد که اینگونه ظاهر شدن‌ها و استقبال عظیم مردم از وی که در تلویزیون نشان داده می‌شود، حسادت آقای خمینی را تحریک می‌کند و باید آقای بنی‌صدر تا می‌تواند از آن بپرهیزد. و با این پیغام، آقای پسندیده هم از این خصیصه آقای خمینی پرده برداشت." ^{۱۵}

زهره مصطفوی دختر آقای خمینی هم "در مصاحبه ای با اطلاعات در سال ۶۵ و یا ۶۶ در مورد خصایص پدرش از جمله قریب به این مضمون گفت: پدرم اگر با یکی از افراد خانواده قهر می‌کرد، دیگر حاضر به آشتی با وی نبود." ^{۱۶} البته وی به عنوان یکی از خصایص ارزنده پدرش آن مطلب را عنوان کرد ولی در عین حال از حقیقتی که پدرش کینه بدل می‌گیرد پرده برداشت.

قدرتمداران و انحصارگران که غالباً کینه جو و حسود هستند وقتی قدرت را قبضه کردند، به سراغ تمام کسانی که در به قدرت رساندنشان سهمی داشته و یا خدمتی به آنها کرده اند، در صحنه بودن آنها را ضعف خود می‌شمارند و تا آنها را از صحنه خارج نکنند آرام و قرار ندارند، زیرا می‌خواهند بگویند، یا وانمود شود که هر چه بوده است محض کاکل وجود آنها بوده و دیگران طفیلیشان بوده اند. این است که وجود را آنها دلیل بر ضعف و ناتوانی خود تلقی می‌کنند، بویژه همیشه این ترس در وجودشان شعله می‌کشد که مبادا این افراد اسرار گذشته و چگونگی حمایت خودشان را از آنها فاش کنند و در نتیجه ضعفشان عیان شود و یا جامعه به آنها اقبال کند. با توجه به نکته فوق و توضیح کینه آقای خمینی از کارتر و آیت‌الله شریعتمداری این دو خصیصه آقای خمینی روشنائی بیشتری پیدا خواهد کرد.

کینه نسبت به کارتر

سئوال مهم این است: در زمانی که ایران در گیر جنگ با عراق بود و اسلحه و لوازم یدکی برایش از نان شب واجب تر بود و با وجودی که کارتر و دولت آمریکا به آقای خمینی و دولت ایران اطلاع داد که در ازاء آزادی گروگان‌ها، حاضر به پذیرش چهار شرط آقای خمینی است ^{۱۷} و حتی حاضر است به محض آزادی گروگان‌ها، اسلحه و لوازم یدکی نظامی که ایران قبلاً خریده و پولش را پرداخت کرده است به ایران ارسال دارد. ^{۱۸} چرا آقای خمینی به جرگه حزب جمهوری اسلامی و دولت پیوسته و در نتیجه زیر بار قرارداد خفت بار الجزایر رفت؟

بر کسانی که از نزدیک با آقای خمینی حشر و نشر داشته و او را می‌شناختند، پوشیده نبود که وی انسانی است بسیار کینه جو و یکدنده که حاضر است قیصریه را به خاطر دستمالی به آتش بکشد و بعد هم بگوید: این برای اسلام نعمت است یا تحریم اقتصادی و انزوای بین‌المللی نعمت است «چند وقت است که الان ما را حصر اقتصادی کردند مثلاً ما کجایمان گیر کرده است که حصر اقتصادی داده شود تا گروگان‌ها به دولت تسلیم شوند ... اینهایی که وقتی اطرافشان ۱۰ تا ۱۵ تا نوکر هست می‌افتند تنبل می‌شوند و هیچ کاری از آنها بر نمی‌آید. وقتی می‌برندشان حبس خودش تو حبس کارهای خودش را می‌کند. برای این که منزوی شده، ملتی که منزوی بشود می‌تواند ترقی کند، مترقی می‌شود ملتی که منزوی نیست نمی‌تواند بترقی راه خودش را برود ملت غیرمنزوی یعنی ملتی که

اتکایش به دیگران هست خوراکش را از دیگران می گیرد، برقش هم از دیگران می گیرد، اتومبیلش همه از دیگران می گیرد. این ملت تا آخر باید اسیر باشد. تا منزوی نشوید، نمی توانید مستقل بشوید از انزوا ما چه ترسی داریم.»^{۱۹}

آقای خمینی نسبت به کارتر کینه پیدا کرده بود و بارها به عناوین مختلف کینه خود را نسبت به وی به زبان ظاهراً مبارزه ابراز می کرد. زیرا وجود کارتر برایش نقطه ضعفی تلقی می شد. چون کارتر با حربه حقوق بشر و فشار بر شاه موجب باز شدن فضای باز سیاسی در کشور گردید و «حداقل زمینه ای شد که انقلاب با سرعت و با خون ریزی کمتر به نتیجه برسد.»^{۲۰}

افزون بر این، مذاکرات مستقیم و غیر مستقیم آقای خمینی و نمایندگانش در پاریس و تهران و آمریکا با دولت^{۲۱} آمریکا که حداقل در اثر آن به توافق و قراردادهایی با هم دست یافتند،^{۲۲} آقای خمینی از این بیم داشت که این روابط و قراردادهای و مذاکرات با دولت کارتر در جامعه افشاء شود. چرا که اگر نه جزئیات بلکه کلیات آن را به عرض وی می رساندند و با مجوز وی و یا نمایندگانش در شورای انقلاب مذاکرات انجام می شد و در این میان احتمالاً خط و خطوط خود را نیز دنبال می کردند، اجازه گرفتن از این جهت از آقای خمینی ضرورت داشت که اولاً به نام رهبری مسائل دنبال می شد و ثانیاً در صورت افشاء شدن برای مذاکره و یا توافق کننده محملی به حساب می آمد که در غیر این صورت آنها از حیز انتقاع می افتادند.

به همین علت وقتی دانشجویان پیرو خط امام با کپکپه و دبدبه و در بوق و کرنا گذاشتن مصاحبه های رادیو تلویزیونی علیه نهضت آزادی، مهندس بازرگان، دکتر میناچی و به اصطلاح افشاگری کردند، آنها از طریق روزنامه ها اعلام کردند که روابط با آمریکایی ها با اجازه شورای انقلاب و آقای خمینی بوده است و به هر دلیل واهمه داشتند که مسائل و روابط را به تمامه و آشکارا برای جامعه عنوان کنند اما عنوان کردند «که اگر امام و رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی مجازمان بدارند بزودی به جریانات قبل از انقلاب و تفسیر و تحلیل آنچه که در این سرزمین می گذرد و خطوطی که دنبال می شود پرداخته و نتیجه را به عرض امت اسلامی و همه پویندگان حقیقت خواهیم رساند و در آنجا مسائل مربوط به عضویت افراد در ارتباط و نحوه آن را روشن خواهیم کرد.»^{۲۳}

با مطرح کردن همین اندازه ایماء و اشاره، مسنله تا حدودی خاتمه پیدا کرد. به هر حال در صورتی که کارتر مجدداً به ریاست جمهوری آمریکا تکیه می زد، بیم آقای خمینی از افشاء شدن آنها به وسیله دستگاه کارتر، افزون می گشت. چون افشاء شدن آن برای قدرت فائقه وی نقطه ضعفی به حساب می آمد و از این که همه چیز به ید قدرت آقای خمینی انجام پذیرفته بود خلل وارد می ساخت. لذا آقای خمینی حاضر بود که همه چیز را فدا کند تا کارتر به ریاست جمهوری نرسد. ثانیاً برای آقای خمینی مهم بود، همچنانکه گفته بود شاه برود و رفت، حال که گفته بود کارتر به کار ریاست جمهوری نمی خورد و باید برود، اگر وی انتخاب نشود، صیت آوازه ی وی در عالم به صدا در خواهد آمد و همه جهان را در خواهد نوردید. با چنین تصورات ذهنی برایش مهم نبود که کشور چه چیزی از دست خواهد داد و با چه گروه و دسته ای زد و بند خواهد شد.

ثالثاً از طریق گزارشات و تحلیل های کارشناسان داخلی و بین المللی مسجل شده بود که انتخاب مجدد کارتر به آزادی به موقع گروگان های آمریکایی بستگی تام دارد. در آمریکا عنوان شده بود که نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا این بار در تهران تعیین می شود. تمام این شرایط آقای خمینی را آماده کرد که معامله با دسته ریگان و حزب جمهوری خواه را حداقل با دیده اغماض بنگرد و به جرگه حزب جمهوری اسلامی و دولت بپیوندد که با این عمل هم به کارتر ناز شصتی نشان داده و وی را زمین زده و هم خلاء ضعف قدرت خود را در رابطه با کارتر پر کرده و هم میزان محبوبیتش در بین توده ی ساده بالا رفته است که بله! هرچه آقا بگویند همان می شود و هم در صورت لزوم می تواند از هر کدام از کسانیکه با دسته ریگان به معامله دست زده اند در صورتی که ضرورت ایجاد کرد به سادگی تسویه حساب کند. کینه و حسادت و تنگ نظری آخوند ده (آقای خمینی) مانع از آن بود که درک کند که کشور در اثر این کار چه خسارتی عظیمی خواهد دید

کینه و حسد نسبت به شریعتمداری

بعد از جریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و زندانی شدن آقای خمینی، نظر به این که می خواستند وی را محاکمه کنند^{۲۴} و طبق قانون اساسی آن زمان مراجع تقلید را نمی توانستند محاکمه کنند، حضرات آیات آقایان شریعتمداری، میلانی، مرعشی نجفی و حاج شیخ محمد تقی آملی^{۲۵} طی اطلاعیه ای مرجعیت آقای خمینی را تأیید کردند تا از محاکمه و اعدام ایشان جلوگیری کنند.^{۲۶}

آقای شریعتمداری در آن زمان از قدرتمندترین مراجع بود و قبل از این که مرجعیت آقای خمینی وسیله آقای شریعتمداری و دیگران تأیید شود حداقل جامعه و دولت وقت او را به مرجعیت نمی شناخت. در صورتی که آقای شریعتمداری قبل از آن آیت الله العظمی بود. و از این نگاه وجود آقای شریعتمداری برای آقای خمینی نقطه ضعفی محسوب می شد، بطوری که زیر بار خط و ربط سیاسی وی هم نمی رفت و وی را به لحاظ سیاسی قبول نداشت. به این علت بعد از اینکه قدرت به دست آقای خمینی افتاد در حذف وی لحظه ای از پای نایستاد و حتی نگذاشت که طبق وصیت آن مرحوم، وصی اش بروی نماز بخواند و در جای خود به خاک سپرده شود.

آقای منتظری جریان را این طور توضیح می دهد «که یک روز آقای ری شهری وزیر اطلاعات آمده بود اینجا گفت: من الان منزل آقای گلپایگانی بودم و این مطلب را به آقای گلپایگانی گفته ام به شما هم می گویم، آقای شریعتمداری همین دو سه روزه رفتی است، مبدا عکس العملی از خودتان نشان بدهید، در حقیقت آمده بود تهدید کند، من به او گفتم: بالاخره آقای شریعتمداری یک مرجع است که تعداد زیادی از ترکها به ایشان علاقه دارند، من اگر جای امام می بودم در صورتی که آقای شریعتمداری فوت می شد در مسجد اعظم یک فاتحه برای او می گذاشتم با این کار مردم خوشحال می شدند و احساس می کردند مسئله شخصی در کار نیست، به نظر من فاتحه گرفتن برای ایشان یک کار عقلانی است. گفت این نظر شما را به بالا بگویم؟ گفتم: بگو، این قضیه تمام شد، آقای ری شهری رفت، بعد هم آقای شریعتمداری از دنیا رفت جنازه او را شبانه آورده بودند آقای حاج رضا صدر خواسته بود بر او نماز بخواند نگذاشته بودند، بعد از چند روزی من رفتم به جماران دیدم آقای شیخ حسن صانعی و احمد آقا این مطلب را دست گرفته اند که بله آقای منتظری می گوید امام برای شریعتمداری فاتحه بگذارد، و این کار را مسخره می کردند، تا این که یک شب که ما با امام جلسه داشتیم در آن جلسه همه مسئولین، آقای هاشمی، آقای خامنه ای، آقای موسوی اردبیلی، آقای موسوی نخست وزیر و احمد آقا هم بودند. در ضمن صحبت ها، من این مطلب را به امام گفتم که چه اشکال داشت طبق وصیت آقای شریعتمداری که به آقای صدر گفته بودند تو بر من نماز بخوان در آن نیمه شب اجازه می دادند آقای صدر بر آقای شریعتمداری نماز بخواند، این به کجای انقلاب لطمه می زد؟ ولی حالا که نگذاشته اند آقای صدر همه این جریانات و جریان بازداشتش را در یک جزوه هفتاد هشتاد صفحه ای نوشته است، خیلی هم محترمانه نوشته به کسی هم توهین نکرده است، اما این نوشته در تاریخ می ماند و بعد در آینده حضرتعالی را محکوم می کنند، می گویند آقای خمینی نگذاشت به یک نفر مرجعی که رقیبش بود نماز بخوانند من این حرف را زدم، امام ناراحت شدند و جمله تندی راجع به آقای شریعتمداری گفتند که من خیلی تعجب کردم.»^{۲۷}

مرحوم آیت الله گلپایگانی نیز راجع به جلوگیری از تشییع و احترامات لازم نسبت به جنازه آن مرحوم اعتراض کردند.^{۲۸} نظر به اینکه آقای شریعتمداری وصیت کرده بود که آقای صدر بروی نماز بخواند و به کفن و دفن وی پردازد و اطلاعات آقای خمینی و ری شهری شبانه او را با بی احترامی، در محل نامناسبی دفن کردند و اجازه ندادند که جنازه وی تشییع شود. آقای صدر^{۲۹} نیز که یکی از اکابر علمای قم و از خانواده بسیار معروف و مشهور بود، شدیداً به این عمل اعتراض کرد، متعاقب آن چند روز بعد اطلاعات قم وی را بازداشت و مورد بازجویی قرار داد، وی نیز پس از آزادی، تمام جریان بازداشت و بازجویی هایش را که بسیار افشاء کننده بود، در جزوه ای که آقای منتظری از آن نام برده منتشر کرد. جزوه به دست اینجانب نیز رسید و آن را مطالعه کردم و نکاتی از آن را در حافظه دارم که در جای مناسب ذکر خواهم کرد.

کینه و عداوت آقای خمینی نسبت به آقای شریعتمداری سابقه بس طولانی دارد و به سالی که آقای شریعتمداری هتل ارم قم را خرید و آن را مرکز دارالتبلیغ قرار داد و برای حوزه علمیه قم مدیریت برقرار ساخت برمی گردد. وی از آن روز کینه آقای شریعتمداری را بدل گرفته بود و به طوری که

آقای شیخ عبدالله مبلغی که یکی از مدرسین قم و از نزدیکان آیت الله نجفی مرعشی بود در گفتگویی با اینجانب در قم اظهار داشت،^{۳۰} در آن زمان بنا شد من در رابطه با مسئله دارالتبلیغ و مدیریت حوزه، و برقراری امتحان با آقای خمینی صحبت کنم. خدمت ایشان رسیدم و مسئله را با وی مطرح کردم و اطلاعیه ای را که در مخالفت با مدیریت حوزه، امتحان و دارالتبلیغ نوشته بودیم به ایشان دادم و پس از مطالعه آن اطلاعیه، وی در مورد آقای شریعتمداری گفت: فلانی، اگر روزی من قدرت پیدا کردم تک تک آجرهای دارالتبلیغ را بر سر آقای شریعتمداری خواهم زد به طوری که پوست و استخوان و گوشت بدن وی در زیر آنها ذره ذره از بین برود.

حقیقتاً هم آنچه را گفته بود پس از رسیدن به قدرت بر سر وی آورد. ابتدا وی را خانه نشین و در محاصره دار و دسته ری شهری و خلخالی قرارداد. پس از آن رفت و آمد به منزل وی تحت کنترل شدید قرار گرفت و با درست کردن طوماری به وسیله مدرسین و مراجع یک شبه تحت فرمان، وی را به حساب خود از مرجعیت خلع کرد. به این حد هم قناعت نکرد منقول است که دارو دسته ری شهری، صفیه اش را پیش چشم وی آورده و وی را تهدید کرده اند که اگر توبه نکنی با آنها فلان عمل انجام می شود. پیرمرد مریض ۹۰ ساله از ترس در مقابل تلویزیون توبه کرد. بعد از آن نیز نسبت به جنازه اش هتک حرمت کرده شبانه وی را در محل نامناسبی دفن کردند و حتی اجازه ندادند که وصی وی بر جنازه اش نماز بخواند و به کفن و دفن وی بپردازد.

اعدام امید نجف آبادی

سیدمهدی میراشرفی - صاحب روزنامه آتش که یکی از سردمداران داخلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که با به راه انداختن چماق بدستان و تصرف رادیو اعلام کرد که حکومت مصدق سقوط کرد^{۳۱} و «سر دکتر فاطمی وزیر خارجه دولت مصدق را من بریدم و گوش او در دست من است»^{۳۲} - که دوست کاشانی و بقائی و خمینی بود، وقتی تمید نجف آبادی او را در دادگاه انقلاب اصفهان محکوم به اعدام کرد و حکم را به اجرا گذاشت، کینه و خشم آقای خمینی را نسبت به خود برانگیخت. بعد از پیروزی انقلاب میراشرفی را دستگیر و او را زندانی کردند، اما بلافاصله با سفارش دفتر آقای خمینی و قدوسی دادستان کل انقلاب و آقای بهشتی، آزاد گردید و چون میراشرفی میدانست که در تعقیبش هستند برای حفظ امنیت و جان خود، در قم سکنا گزید.

امید نجف آبادی می گوید، وقتی به اصفهان آمدم (رئیس دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان) و کار را در دادگاه شروع کردم «گفتم پرونده ها را بیاورید. ببینم از جمله پرونده هایی که آوردند دیدم، پرونده آقای میراشرفی است. گفتم آقا این شخص را چرا آزاد کردید؟ چرا او را دادگاهی نکردید که دادگاه روی این شخص تصمیم بگیرد؟ گفتند آقا یکی از افرادی که در رأس انقلابی ترین ارگانهای مملکتی است تلفن کرده به دادسرا و گفتند اگر آقای میراشرفی را آزاد نکنید به اندازه روزهایی که ایشان در زندان بوده است من دادستان را زندانی خواهم کرد»^{۳۳}

امید می گوید: «این شخص یک پرونده چند هزار برگی داشت. چه جنایت هایی که نکرده بود. او تعداد زیادی شاکی خصوصی داشت، بعضی از شاکیان این شخص از سال ۱۳۲۷ دنبال شکایت خود بودند و دستشان بجایی نمی رسید وقتی سؤال کردم که این شخص چرا دستگیر نمی شود، در پاسخ گفته می شد به توصیه آقای قدوسی دادستان کل ایشان آزاد شده اند. من مجموعاً مدت ۸۰ روز اصفهان بودم که ۴۰ روز و قتم صرف دستگیری میراشرفی شد. تا اینکه او را در قم دستگیر و به اصفهان منتقل گردید... ایشان چنان به آزادی خود اطمینان داشت که روز اول در مقابل اینهمه تماشاچی، دادگاه را به مسخره گرفت. جلسه دوم که تشکیل شد، متوجه شد که مسئله جدی است. او کمی احساس خطر کرده در بین جلسه دوم و سوم بود که آقای رسولی محلاتی از دفتر امام تلفن کرد و گفت هر چه زودتر به قم بیا. من به ایشان گفتم کجای دنیا رسم است که یک قاضی را وسط محاکمه خلع کنند آنهم بدون دلیل ایشان دو ساعت پس از مکالمه مجدداً زنگ زد پس از اتمام این جلسه دادگاه به قم بیا در پاسخ گفتم، مگر من مسخره هستم. اسلام استقلال قضایی را تضمین کرده همه کشورها هم که از آزادی دموکراسی بهره ای دارند قضات آن کشورها هم استقلال کامل دارند. مگر اینکه یک دادگاه ویژه ای تشکیل شود و به کار آن قاضی رسیدگی کند.

حالا شما با در اختیار داشتن رادیو تلویزیون بردارید و اعلام کنید که مرا اخراج کرده‌اید. جلسه سوم را تشکیل دادیم و حکم چند صفحه‌ای صادر کردم که به موجب حکم وی به اعدام محکوم شد.^{۳۴} موقعی که حکم ماشین می‌شد، میراشرافی از زندان به من پیغام داد قصد دارد با من ملاقات کند. وی پس از تماس با من گفت قصد دارد با تهران تماس بگیرد من این اجازه را به او دادم. ایشان ساعت ۱۱ صبح مرا دید، و قرار بود ساعت ۱ بعد از ظهر حکم اجرا شود.

"ظهر من به منزل یکی از آشنایانم رفتم، که تلفنی به من اطلاع دادند که امام خمینی با خط خودش نوشته به قدوسی بگویند بقرار مذکور میراشرافی بر حسب حکم عفو مشمول است. آقای امید او را بی‌جهت احضار کرده است. ولی حکم اجراء شده بود.

در هر حال، بعد از دستگیری مجدد آقای میراشرافی از دفتر امام و قدوسی و بهشتی تلفن شده بود و بالاخره آقای رسولی محلاتی مسئول دفتر آقای خمینی در حین دادگاه تلفن کرده و گفت فوری برود قم و حتی آقای خمینی با خط خودش نوشته بود که میراشرافی بر حسب حکم عفو، مشمول عفو قرار گرفته است و آقای میراشرافی، خود در دادگاه به آقای امید گفت: «اساساً امام مرا مورد عفو قرار دادند چطور حالا بایستی محاکمه شوم.»^{۳۵}

هنگامی که در روز ۲۱ آذر حکم اعدام میراشرافی به اجراء درآمد، «حاکم شرع دادگاه انقلاب (یعنی امید نجف‌آبادی. ن) نیز در پی آن همراه صدها نفر از مردم اصفهان به قم رفت.^{۳۶} وی می‌گوید: «ولی چه بگویم که چه دستهایی در این مملکت هنوز هست. ما را تهدید کردند. تهدید به تعطیل دادرسی کردند. ما را تهدید کردند که اگر میراشرافی آزاد نشود، خود شما را ترور می‌کنیم. تویخ می‌کنیم ولی باز هم مقاومت کردیم.»^{۳۷}

آقای نجف‌آبادی در مجلس خبرگان و در دفتر آیت‌الله منتظری و با حضور آشیخ حسن ابراهیمی و آقای علی امیرحسینی و اینجانب محمد جعفری و چند نفر دیگر در همان سال ۵۸ جریان اعدام میراشرافی را برای ما چنین نقل کرد:

" هنگامیکه میراشرافی را دستگیر و او را بازجویی کردم بمن گفت: تو هیچ کاری نمی‌توانی بکنی. به او گفتم که ترا اعدام می‌کنم. در جواب گفت: یقین بدان اگر مرا اعدام کنی، خودت بدتر از آن خواهی دید. آقای امید چنین ادامه داد: بعد از دستگیری وی، سیل تلفنها و سفارشها و توصیه‌ها نسبت به وی شروع شد و من به هیچکدام از آنها توجهی نکردم. تا اینکه امام خمینی وارد کار شد و من اطلاع حاصل کردم که پیک از طرف آقای خمینی بهمراه نامه آقا که امر کرده‌اند فوری میراشرافی را رها کنم به اصفهان آمده است. من قبل از اینکه پیک برسد و نامه آقای خمینی را بدست من بدهد، فوراً او را احضار کردم و دستور اعدام را صادر و وی را اعدام کردم. یکی دو ساعت از اعدام وی گذشته بود که پیک رسید و نامه را بدستم داد. نامه را روی چشم گذاشتم و باز کردم. مضمون نامه این بود که میراشرافی را رها کن و هرکاری داری زمین بگذار و فوری بیا پیش من. سپس به پیک گفتم متأسفانه کمی شما دیر رسیده‌اید و قبلاً وی اعدام شده است و من خبر نداشتم که امام از اعدام وی ناراضی است و بلافاصله در تهران خدمت آقا رسیدم. وقتی آقا را ملاقات کردم با یک نگاه خیره کننده‌ای گفت: میراشرافی را اعدام کردی!؟

مدتی بعد همانطوریکه میراشرافی به امید نجف‌آبادی گفته بود که اگر مرا اعدام کنی، اعدام می‌شوی! در وقایع سیدمهدی هاشمی وی را دستگیر و به اتهام لواط رو را اعدام کردند. در کتاب خاطرات سیاسی ری شهری^{۳۸} چنین آمده است: فتح‌الله امید نجف‌آبادی، همکاری با مهدی هاشمی، مسائل شدید خلاف اخلاق^{۳۹}، اعدام تاریخ ۱۶/۸/۶۷. یکی از طرفداران سید مهدی و امید، بعد از اعدام وی و مطلع شدن از عنوان لواط برای او بسیار ناراحت بود و می‌گفت: من از اینان متحیرم که چطور از نظر فقهی احراز کرده‌اند که او لواط کرده است. مگر نه اینکه چهار شاهد عادل باید شهادت بدهند که این عمل واقع شده و وقوع آنرا با تعبیر معروف ردکردن نخ ثابت کرده باشند و یا خود مشاهده کرده‌اند. معلوم می‌شود که اینان عادل نبوده‌اند، چون اگر عادل بودند چگونه می‌توانستند به درون خانه‌ها بروند و وقوع این عمل شنیع را مشاهده کنند.^{۴۰}

اما چون امید نجف آبادی، میر اشرافی را اعدام کرد و حتی به نامه و سفارشهای آقای خمینی مبنی بر آزادی و عفو وی توجه نکرد، همانطور که خودش گفت: «وقتی آقا را ملاقات کردم با یک نگاه خیره کننده‌ای گفت: میراشرافی را اعدام کردی؟!» آقای خمینی کینه وی را به دل گرفت و چون ممکن نبود که آشکارا بگویند، به خاطر اعدام میر اشرافی او را اعدام کردند، ویرا در جریان سید مهدی هاشمی به اتهام لواط و مسئله همکاری با سید مهدی اعدام کردند. اما حقیقت این است که به خاطر کینه ای که آقای خمینی از اعدام میراشرافی از وی بدل داشت و افشای مسئله مک فارلین او را اعدام کردند. هنوز هم افرادی زیادی هستند که طعمه کینه و حسد آقای خمینی قرار گرفته اند که برای طولانی نشدن مقاله، آن را به وقت دیگری موکول می‌کنم.

کینه و حسادت قدرتمدار و انحصارگر، نسبت به کسی که در جامعه جا و موقعیتی دارد به خاطر ترسی که از وی دارد که نکند خدای ناکرده وی جایش را بگیرد هر لحظه در جان و روانش شعله می‌کشد و برای اطفای شعله ای که او را آزار می‌دهد، کمر به نابودیش می‌بندد.

به همین علت آقای خامنه ای که تا پیروزی انقلاب روضه خوانی بود که دروس پایه ای حوزه را هم به پایان نرسانده و به درس خارج نرسیده بود، فاقد صلاحیت رهبری کشور بود زیرا طبق همین نظریه ولایت فقیه، رهبری به فقیه مرجع تقلید تعلق می‌گیرد و چون وی فاقد چنان رتبه و علمی بود و با توطئه آقایان احمد خمینی و هاشمی رفسنجانی او را بر کرسی رهبری سوار کردند، کینه و حسادتش نسبت به آیت الله منتظری شعله کشید. چون او علیرغم کنار گذاشتنش با توطئه، آقای خمینی در موردش گفته بود: «شما برج اسلام هستید» یا «فقیه عالیقدر» و حتی آقای خامنه ای در زمان ریاست جمهوری قبل از اینکه با توطئه سوار کرسی رهبری شود، در تاریخ ۶۷/۱۱/۲۳، در لوح تقدیری به مناسبت انتشار «دراسات فی ولایه الفقیه»، آقای منتظری را آیت الله العظمی خطاب کرده است. اما وقتی رهبر شد، امر بر خودش هم مشتبه شده و لذا کوشش کرد که کرسی مرجعیت را هم قبضه. مرحوم منتظری می‌گوید: «وقتی دیدم که آقایان دارند مرجعیت آقای خامنه ای را مطرح می‌کنند و به یک شکلی با حثیت مرجعیت و مراجع بازی می‌کنند؛ آقای هاشمی هم در سخنرانی خود گفت: تمام مراجع باید مطیع رهبری باشند و چون می‌دانستند که آقای خامنه ای در عداد مراجع نیست می‌خواستند با استفاده از قدرت سیاسی ایشان را به عنوان مرجع اعلا و منحصر به فرد معرفی کنند»^{۴۱} وی در پیامی در تاریخ ۷۳/۴/۲۱، به آقای خامنه ای گفت: «هر چند ایادی شما تلاش کنند جنابعالی اثباتاً موقعیت علمی مرحوم امام را پیدا نمی‌کنید،...مصلحت حوزه ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند از جواب دادن به مسائل شرعی معذورند»^{۴۲} در آن وضعیت آقای خامنه ای و آقای هاشمی رفسنجانی و سایر ایادی آن روزیشان صلاح ندیدند و در نتیجه رسماً اعلام شد که آقای خامنه ای «رهبر شیعیان خارج از کشور» است.^{۴۳} کینه و حسد وی نسبت به مرحوم منتظری شدت پیدا کرد. مرحوم منتظری در تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۷۶، در سخنان خود به شدت به ولایت خود کامه حمله کرد و گفت: «در رأس کشور باید فقیه جامع الشرایط باشد و نظارت کند... آقایان تا چیزی می‌شود به ما می‌گویند ضد ولایت فقیه، ضد ولایت فقیه! خدا پدرت را بیامزد، اصلاً ولایت فقیه را ما گفتیم، ما علم کردیم، ما کتاب در باره اش نوشتیم، حلا ما شدید ضد ولایت فقیه!.. خجالت بکشید اینه چه کارهایی است؟!»^{۴۴} بعد از این واقعه برای بار دوم به منزل و حسیه منتظری به قصد کشت آن مرحوم حمله کردند ولی وقتی موفق بردن و یا کشتنش نشدند، یک هفته بعد یعنی ۷۷/۸/۲۸، شورای امنیت ملی به ریاست رئیس جمهور خاتمی^{۴۵} در پی این مصوبه ای، آقای منتظری بیش از ۵ سال در خانه خود حبس گردید. آقای خامنه ای که وجود منتظری را نفی خود تلقی می‌کرد، کینه و حسدی را که از ولی فقیه اول به ارث برده بود و عارضه هر دیکتاتور و انحصارگری است، در همه عرصه ها و حتی نسبت به تشییع جنازه و مانع مجلس ختم و چهلم وی شدن از خود ظاهر ساخت.

نتیجه

کینه و حسد دو همزادی هستند که در دامن هر قدرت طلب و انحصار گری وجود دارد و شعله های آتش آن اگر بتواند هر کسی را که در مقابل و یا خطر برای قدرت خود احساس کند، خواهد سوزاند. این منش و کنش آقای خمینی را به آقای خامنه ای هم منتقل شده است. چرا مأموران اطلاعاتی احمد خمینی کسی که در به کرسی رهبری ایران نشاندنش نقش مهمی بازی کرد را کشت؟ وی و هاشمی رفسنجانی روضه خوانی که خوب صحبت می کرد و خطابه می خواند را با دروغ و تقلب، - احتمالاً اولی به خاطر اینکه آینده رهبری مال خودش بشود و دومی به این منظور که چرخ اداره کشور بنام ولایت فقیه نظیر دوران خمینی در دست خود داشته باشد باشد - بر کرسی رهبری نشاندند. آقای خامنه ای هم برای اینکه خدای ناکرده «راز مگو» را فاش نشود، مأموران اطلاعاتی اولی را از فیزیکی از بین بردند، و هاشمی را هم چنان به ذلت کشاند که جز مجیز گوئی از وی راه دیگری به خیال خودش برایش باقی نمانده است. وی علاوه بر کشتن و ترور کردن آزادی خواهان بنام نظیر فروهر ها، و دیگران، حتی در رابطه با مردگان نیز همان روش آقای خمینی را بکار می برد. و تا این تاریخ تقریباً همان عملی را که خمینی نسبت به جنازه مرحوم شریعتمداری انجام داد، وی نسبت به مرحوم عزت الله سبحانی کرد و بدتر از آن مأموران گوش بفرمانش به مثابه ولایت مطلقه فقیه و به نیابت از ایشان هاله دختر سبحانی را در تشییع جنازه پدر به هیچ جرمی به قتل رساندند و جنازه اش را هم با قدرت مأموران ولایت فقیه شبانه غریبانه و مظلومانه به خاک سپرده شد «بای ذنب قتل» و صدای رهبر هم در نیامد و با این عمل رضایت خودش را از این جای ابراز داشت.

محمد جعفری mbarzavand@yahoo.com

یادداشتها و نمایه:

- ۱- ن. گ. ب. کتاب: گروگان گیری و جانشینان انقلاب، از محمد جعفری، صص ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۳۹- ۱۳۸.
- ۲- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳، ص ۳۱۳.
- ۳- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص ۳۱۳؛ به نقل از صحیفه نور، جلد سوم، ص ۲۵.
- ۴- همان مدرک، ص ۳۱۳؛ به نقل از صحیفه نور، جلد چهارم، ص ۱۰۸.
- ۵- همان مدرک، ص ۳۱۴؛ به نقل از صحیفه نور، ص ۲۷۲.
- ۶- همان مدرک؛ به نقل صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۵۸.
- ۷- همان مدرک، ص ۳۱۴؛ به نقل صحیفه نور، جلد ۱۲، ص ۲۵۶.
- ۸- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص ۱۳۶. کسانی که مایل به تحقیق کامل وقایعی که موجب کشته شدن، دستفروش سیدمحمد حسینی و عکس العمل مردم قم و آیت الله بروجردی گردید، می توانند به کتاب وزین «نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی» تألیف علی راهنما، چاپ اول ۱۳۸۴، فصل بیست و هشتم، قم در تب و تاب ماجرای روحانی سرخ، ص ۷۶۷ - ۷۳۱ مراجعه کنند.
- ۹- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص ۳۹۰، به نقل صحیفه نور، جلد ۱۵، ص ۱۵.
- ۱۰- همان سند، به نقل از تلفی فاشیستی از دین و حکومت، اکبر گنجی، چاپ اول پنجم ۱۳۷۹، ص ۱۴۸.
- ۱۱- تلفی فاشیستی از دین و حکومت، اکبر گنجی، چاپ اول پنجم ۱۳۷۹، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.
- ۱۲- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص ۱۳۰؛ به نقل از بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی، حمید روحانی (زیارتی)، جلد اول، ص ۹۶.
- ۱۳- همان مدرک، ص ۱۳۰.
- ۱۴- خاطرات دکتر مهدی حائری، طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، ص ۵۲.

- ۱۵- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص ۳۱۹.
- ۱۶- اینجانب شخصاً آن مصاحبه را در اطلاعات مطالعه کرده ام و نکات مختلف و مهم آن را به خاطر سپرده ام، اما نظر به این که فعلاً دستم از آن سند کوتاه است، نمی توانم آدرس دقیق آن را به خواننده ارائه دهم.
- ۱۷- گروگان گیری و جانشینان انقلاب، از محمد جعفری، ص ۲۱۴ و ۲۱۵؛ به نقل از کیهان ۱۱ آبان ۵۹.
- ۱۸- همان مدرک، ص ۲۲۰ و ۲۲۴؛ به نقل از کیهان ۱۹ آذر و ۱۰ آبان ۵۹.
- ۱۹- همان مدرک، ص ۲۴۱؛ به نقل از کیهان، سه شنبه ۱۳ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۳۴، ص ۱۵.
- ۲۰- همان مدرک، ص ۲۱۵، به نقل از خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انتشارات انقلاب اسلامی، ص ۲۲۳.
- ۲۱- همان مدرک، بخش فهرست مذاکرات و دیدارها، ص ۱۷۱ و تاریخ بیست و پنج ساله ایران از سرهنگ غلامرضا نجاتی، جلد دوم، ص ۲۷۹-۲۸۳ و پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، از محمد جعفری، ص ۲۵۴-۲۵۸ و ۲۴۲-۲۴۴ و....
- ۲۲- همان مدرک، فصل نیروی جانشین انقلاب، ص ۲-۳ و...
- ۲۳- همان مدرک، ص ۲۲۴؛ به نقل از اطلاعات، پنجشنبه ۶ دیماه ۱۳۵۸، شماره ۱۶۰۳۷، ص ۱۲.
- ۲۴- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۱۰.
- ۲۵- همان سند
- ۲۶- همان سند
- ۲۷- همان سند، ص ۲۳۲
- ۲۸- همان سند، نامه اعتراض آقای گلپایگانی به آقای خمینی بدین شرح است:
«طهران - جماران، حضرت مستطاب آیت الله آقای خمینی دامت برکاته
با ابلاغ سلام مزید توفیقات را مسئلت دارم.
آنچه بین حضرتعالی و آیت الله شریعتمداری طاب ثراه واقع شده، حکومت واقعی با خداوند متعال و ظاهر هم با تاریخ می باشد. امید است مصداق آیه کریمه «و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرور متقابلین» بشوید فعلاً که خبر تاسف انگیز رحلت ایشان منتشر شده است لازم دانستم ضمن ابراز نگرانی و تسلیت از جریان تجهیز که بدون تشیع و احترامات لازمه و تدفین مخفیانه در محل غیر مناسب واقع شده ابراز تأسف شدید نمایم. انتظار دارم اکنون هم در حد ممکن اهانت هایی را که به ایشان و مقام مرجعیت شده است شخصاً تدارک فرمائید. اعلا کلمه اسلام و مسلمین را از خداوند مسئلت دارم. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته
۲۴ رجب ۱۴۰۶ گلپایگانی» همان سند
- ۲۹- آقای رضا صدر، امام مسجد امام حسین واقع در میدان امام حسین (فوزیه) تهران و برادر امام موسی صدر است
- ۳۰- گفتگوی اینجانب با آقای حجت الاسلام عبدالله مبلغی در قم و در منزل ایشان در سال ۱۳۶۷، بعد از اینکه از زندان ولایت فقیه آزاد شده بودم، انجام پذیرفت.
- ۳۱- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، محمد جعفری، ص ۱۳۷؛ به نقل از کیهان، چهارشنبه ۲۱ آذر ۱۳۵۸، شماره ۱۰۸۷۸، ص ۹ میراشرافی به شرکت در کودتای ۲۸ مرداد اعتراف کرد.
- ۳۲- همان مدرک؛ به نقل از کیهان، یکشنبه ۱۸ آذر ۵۸، شماره ۱۰۸۷۵، ص اول.
- ۳۳- همان مدرک، ص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ به نقل از کیهان، پنجشنبه ۲۲ آذر ۵۸، شماره ۱۰۸۷۹، ص ۱۱.
- ۳۴- همان مدرک، ص ۱۳۹؛ به نقل از کیهان، پنجشنبه ۲۲ آذر ۵۸، شماره ۱۰۸۷۹، ص ۱۱.
- ۳۵- همان مدرک، ص ۱۴۰؛ کسانی که مایلند جریان کامل دادگاه میراشرافی را تا جایی که در جراید آمده است مطالعه کنند، آنها را به کیهان یکشنبه ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ و ۲۲ آذر ۱۳۵۸ ارجاع می دهم.
- ۳۶- همان مدرک، ص ۱۳۸؛ به نقل از کیهان، پنجشنبه ۲۲ آذر ۵۸، شماره ۱۰۸۷۹، ص ۱۱.

۳۷- همان مدرک.

۳۸- خاطرات سیاسی ری شهری، باب سوم، ص ۲، او.

۳۹- و منظور از مسائل شدید اخلاقی، بر اساس محتویات پرونده، لواط است.

۴۰- اوین، جلد دوم، جامعه‌شناس زندانی و زندانبان، محمد جعفری، ص ۱۱۵-۱۱۴.

۴۱- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۳۶۲،

۴۲- همان مدرک، ص ۳۶۳.

۴۳- این مطلب از روی حافظه آمده است و برای جمله دقیق باید به اسناد آن دوران مراجعه شود.

۴۴- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۶۶۶.

۴۵- بنا به گفته آقای اکبر اعلمی که در آن زمان وکیل مجلس بود، در تاریخ ۱۳۹۰/۲/۳۰، ترکیب شورای عالی امنیت ملی به ریاست سیدمحمد خاتمی (رئیس جمهور وقت) است و با ترکیب اعضای دارای حق رای این شورا به اسامی آقایان: علی اکبر ناطق نوری (رئیس وقت مجلس)، محمد یزدی (رئیس وقت قوه قضائیه)، کمال خرازی (وزیر امور خارجه وقت)، دري نجف آبادی (وزیر وقت اطلاعات)، عبدالله نوری (وزیر وقت کشور)، محمد علی نجفی (رئیس وقت سازمان امور برنامه و بودجه)، حسن فیروز آبادی (رییس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح) و همچنین حسن روحانی (دبیر وقت شورا) و علی لاریجانی (رئیس کنونی مجلس که پس از فوت سیداحمد خمینی جانشین او شده بود) به عنوان دو نماینده منتخب رهبری .